محمد نادر نصیری مقدم
(تهران)

# شاه سلطان حسین صفوی در «دستور شهریاران»

دستور شهریاران نوشتهٔ محمد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری مجلس نویس دربار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵-۱۱۰۵ هـ.ق) وقایع شش سال اولیهٔ سلطنت آخرین پادشاه صفوی است، پادشاهی که بواسطهٔ قلت منابع تاریخی پیرامون دوران حکومتش هنوز یک قضاوت تاریخی از جمیع جهات در مورد وی انجام نگرفته است و اگر بخواهیم شخصیت او را از لابلای نوشته‌های روزگار نادرشاه و پس از آن ارزیابی کنیم، از واقعیت به دور خواهیم افتاد.[1] چه، بنابرگفتهٔ میرزا محمد خلیل مرعشی در مجمع‌التواریخ: «میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری بعضی احوالات را بنابر مصلحت و هوای وقت، در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیرواقع ذکر نموده»،[2] لذا بر اساس همین کمبود منابع و در پاره‌ای موارد تحریف وقایع بود که راقم سطور به معرفی یکی از مهمترین متون تاریخی اواخر عهد صفوی یعنی «دستور شهریاران» اقدام ورزید.

تنها نسخهٔ نفیس کتاب دستور شهریاران که تاکنون شناخته شده تحت شمارهٔ or 2941 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود و در فهرست نسخ خطی آن کتابخانه که توسط «ریو» تهیه گردیده، پیرامون این اثر، ذیل شمارهٔ ۶۲ چنین نوشته شده است: «or2941، ۲۵۰ گ، ۶/۱۵×۱۰/۵، ۱۴ س، ۴ سانتیمتر طول، نستعلیق پخته، با عنوان و سرلوح و مجدول بازر، ظاهراً نوشته شده در قرن هیجدهم، قسمتی بواسطهٔ رطوبت و آبخوردگی پاک شده و انجام افتاده است.»[3]

دستور شهریاران شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیه (۱۱۰۵-۱۱۱۰ هـ.ق) حکومت شاه سلطان حسین صفوی می‌باشد. مؤلف در مقدمهٔ نسبتاً طولانی خود، پدید آمدن سرمشقی در زمینهٔ ملکداری از سوی شاه سلطان حسین را سبب نظم کتاب دانسته و پس از صدور دستور نگارش، به قول خویش «انگشت قبول را میل سرمهٔ روشنایی چشم اعتبار گردانیده و سررضا و تسلیم را به زمین بوس اطاعت وانقیاد به آسمان عزّ و افتخار رسانیده است و از آنجاکه در این امر مأمور آن شهریار بلندهمت غیور بوده، این اثر را مسمی به دستور شهریاران گردانیده»[4] و نیز می‌گویدکه تصمیم داشته «به دستور اکثر تواریخ سلف، طوطی خامهٔ شیوا مقال را به ذکر وقایع هرسال در ذیل همان سال به شور و شعف درآورد، اما چون جلوس میمنت مأنوس و طلوع نیّر اعظم ملک و جهانداری و سطوع کوکب کرم سلطنت و شهریاری... در هفتماههٔ ایت ائیل ترکی مطابق سنهٔ ۱۱۰۵ بوقوع پیوسته، خامهٔ وقایع نگار، ذکر این بشارت نامهٔ روزگار را در ذیل طلیعه‌ای مرقوم و سایر وقایع تتمهٔ ایام آن سال فیروزی اشتمال را نیز در شرح بندی از بسط بساط معدلت و فرماندهی و نظم و نسق جهان... در طی نمود آن طلیعه مرسوم نمود.»[5]

بدین ترتیب مؤلف دیباچه را با حمد و ثنای خداوند متعال آغاز کرده، سپس به نعت رسول اکرم «ص» و مدح علی بن ابیطالب «ع» و سایر ائمهٔ بزرگوار پرداخته و پس از آن، بدون مقدمه به شرح مختصر اوضاع کشور در اواخر دوران حکومت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ.ق) مبادرت جسته واشاره می‌کند که: «در ایام تقاعد آن پادشاه قدس مکان جمعی از سپاه نصرت یزک در الکاء خراسان به

محارست آن ملک از تاراج و یغمای اوزبک و بعضی از قشون فتح آثار به محافظت و تسکین شورش دارالقرار قندهار و جندی از جنود قیامت ورود به دفع فتنهٔ گرجیان مردود و طایفه‌ای از لشکر صاعقه اثر به تنبیه سلیمان کرد از دین بی‌خبر و قشونی از مجاهدان ظفر نشان به رفع آثار طغیان اعراب و شورش عربستان و گروهی از جیوش دریا خروش با استعداد به محارست کوتاه کردن دست تطاول ترکمانان استرآباد و جماعتی از غازیان ظفر توان به قلع آثار فساد بلوچ بی‌نام و نشان مأمور شدند.»[۶]

بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که در اواخر عهد حکومت شاه سلیمان به علت ضعف و سستی پادشاه و در پایان اکثر صفحات کشور را شورش فراگرفته و مرگ پادشاه مزبور در ۱۱۰۵ هـ.ق خودمزید برعلت شده است. محمد ابراهیم در دستور شهریاران می‌نویسد: «پس از درگذشت شاه سلیمان، ابتدا محمد باقر مجلسی شیخ‌الاسلام اصفهان با سایر علمای زمان به تجهیز و تکفین و نماز او در باغ گلدسته پرداختند و علم دعای اخلاص بر ذروهٔ سماء اجابت افراختند و عمارت آن باغ را به فروش ملوکانه و عود سوزها و مجمرهای پادشاهانه آراسته، صندوق نعش مبارک را ملبس به البسهٔ فاخره نموده درمیان عمارت بر روی قالیچهٔ مسندی گذاشتند و حفاظ و قراء به تلاوت کلام‌الله و امراء و بندگان درگاه به گریه و ناله و آه مشغول گشتند و تا سه روز فوج فوج از علماء و امراء و ارباب مناصب و ملازمان و سادات و اعزه و اعیان به دعا و زیارت و خواندن فاتحهٔ استدعای مغفرت پرداخته و هر روزه سیصد قاب طعام به مسجد جامع برده به طلبهٔ علوم و مستحقین می‌دادند.»[۷] روز چهارم تابوت بر روی تخت روانی در حالی که جمعی از توابین امراء و ریش سفیدان به همراه آن بودند به سوی قم به راه افتادند «به هژدهم شهر ذیحجه سنهٔ ۱۱۰۵ در جوار قبهٔ متبرکهٔ معصومهٔ مطهره و مضجع آباء و اجداد عالی درجه، تختگاه آن شهریار روی زمین را در زیرزمین و خوابگاهی که همیشه بر بالای تخت و رخت بود، در تنگنای لحد و خاک تیره سخت ساختند.»[۸]

بعد از درگذشت شاه سلیمان «انجمنی به جهت جانقی و کنکاشی امور ضروریهٔ آن واقعهٔ زهرپاش و زینت دادن دیهیم شاهنشاهی از تبارک خلفی از دودمان فرماندهی و زینت بخشی اورنگ سلطنت و فرهی از مربع نشینی نتیجه‌ای از خاندان خلافت و پادشاهی منعقد ساختند و از آنجا که «حسین میرزا را نسبت به دیگران برتر دانسته، وی را به پادشاهی برداشتند» و بی‌اختلافی و بدون تشبث رأیی دلهای اخلاص منشان گرم خون هواداریش و ذرات جامهای صوفی نژادان، سرگرم ترتیب خورشید شهریاریش گردید.»[۹]

محمد ابراهیم در ادامهٔ حوادث سال ۱۱۰۵ هـ.ق به تشریفات جلوس، خطبه‌هایی در تهنیت این امر و احکام و فرامین صادره از سوی شاه سلطان حسین در خصوص ترک مناهی و منع شراب وانتصاب اشخاص به مشاغل دولتی پرداخته است. از سایر مطالب ذیل سال ۱۱۰۵ در دستور شهریاران چنین برمی‌آید که شاه سلطان حسین درحالی بر اریکهٔ سلطنت ایران تکیه زده که در هر گوشهٔ کشور، شورش و اغتشاشی برپا بوده است. چنان‌که در روز اول جلوس میمنت مقرون خبر شورش میرلله سرکردهٔ بلوچ طاغوکی و غارت محال گرشک توسط ایشان به دربار عظمت نشان رسید و اگرچه دولت صفوی سعی درسرکوبی ایشان نمود، لیکن دامنهٔ این شورش به سال دوم سلطنت نیز کشیده شد و در طی این مدت اقوام بلوچ با تمسک به شیوه‌های جنگ و گریزانه، دامنهٔ تاخت و تاز راگاه تا نواحی مرکزی کشور گسترش دادند.

بنابر مطالب دستور شهریاران در سال ۱۱۰۶ هـ.ق شاه سلطان حسین علاوه بر سرکوبی شورش فوق به فرو مالیدن عصیان انوشه خان والی خوارزم و حرکت ازبکها در تحت لوای وی پرداخته است و در سال ۱۱۰۷ هـ.ق این آخرین پادشاه صفوی با مسئلهٔ سلطان اکبر پسر اورنگ زیب پادشاه هندوستان که به دربار ایران پناهنده شده بود و شورش سلیمان کرباخ در نواحی کردستان و غرب ایران، سرکوبی

طایفهٔ اوزبکیهٔ شمال توسط ولی محمدخان چنگیزی، درگیریهای سید فرج‌الله والی عربستان با «مانع» نامی از اشرار محلی، شورش مجدد اوزبکان به سرداری «زیرپاسر» به عزم تاخت خراسان، خروج خارجیان در مسقط و عمان بر علیه دولت صفوی و اعزام علیمردان خان به منظور سرکوبی آنها مواجه بوده است.

سال ۱۱۰۸ هـ.ق را نیز شاه سلطان حسین بنابر آنچه که در دستور شهریاران آمده با شورشهایی در نواحی مرکزی، جنوب و شمال شرقی کشور سپری نموده و تنها افتخارش در این سال این بوده که ناحیهٔ بصره راکه به موجب معاهدهٔ قصرشیرین منعقده در زمان شاه صفی (۱۰۳۸ـ۱۰۵۲ هـ.ق) جزو خاک عثمانی محسوب می‌شده در اختیار گرفته است و به قول لکهارت: «از عجایب تقدیر آن که قوای شاه سلطان حسین آن بی‌علاقه‌ترین پادشاهان به جنگ، موفق به تصرف بصره شدند، افتخاری که نمی‌بایستی طی سالهای بعد نصیب نادرشاه و سربازان تعلیم یافتهٔ وی گردد.»[۱۰]

سال ۱۱۰۹ هـ.ق یعنی سال پنجم سلطنت شاه سلطان حسین از یک سو صرف اعزام سفیر و ارسال مراسله و مکاتبه بین ایران و عثمانی بر سر تصرف بصره گردید و از سوی دیگر دولت صفوی درگیر سرکوب شورش ترکمانان یموت، کرایلی و گوکلان در شمال و عصیان والی عربستان در جنوب بود. متأسفانه در خصوص سال ششم سلطنت شاه سلطان حسین صفوی به علت افتادگی نسخهٔ خطی دستور شهریاران اطلاع کاملی نداریم وفقط می‌دانیم که در این سال همچون سابق بلوچها سر به طغیان برداشته ونواحی کرمان را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و در همین زمان گرگین خان گرجی تازه مسلمان ملقب به شاهنوازخان از سوی حکومت صفوی حاکم کرمان شده و توانسته است بلوچها را با آن چنان شدتی سرکوب نماید که از سوی دولت مرکزی مورد تشویق واقع شود.

پیرامون این که دربار شاه سلطان حسین صفوی در ادامهٔ سال ششم سلطنت تا ظهور فتنهٔ افغان به سرکردگی میرویس و پس از آن فرزندش محمود، در دههٔ دوم و سوم قرن دوازدهم هجری قمری دچار چه حوادثی شده و چه مصائب و مشکلاتی را پشت سر گذاشته است، ظاهراً اثری جامع و کامل وجود ندارد و آنچه که به صورت پراکنده شاید بتوان یافت، از خلال جنگها و مجموعه‌های خطی و یا سفرنامه‌های سیاحان و سفیران اروپایی می‌باشد که پرداختن بدانها از حوصلهٔ این مقال خارج است.

به هر ترتیب افتادگی نسخهٔ خطی دستور شهریاران در ذیل وقایع سال ۱۱۱۰ هـ.ق که در فوق بدان اشاره شد، هرگز از اهمیت این کتاب نمی‌کاهد. چه، همانطور که قبلاً گفته آمد، این اثر شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیه حکومت شاه سلطان حسین می‌باشد. به طوری که تاکنون اطلاعاتی که در خصوص آخرین پادشاه سلسلهٔ صفوی در دست بوده، از خلال چند کتاب همچون تحفة‌العالم میرفندرسکی،[۱۱] مجمع التواریخ مرعشی،[۱۲] تذکرهٔ احوال حزین،[۱۳] زبدة‌التواریخ محمد محسن،[۱۴] زبدة‌التواریخ سنندجی،[۱۵] رستم التواریخ محمدهاشم آصف،[۱۶] سفرنامهٔ کروسینسکی،[۱۷] سفرنامهٔ جملی کارری،[۱۸] سفرنامهٔ هنوی،[۱۹] سفرنامهٔ ولینسکی،[۲۰] سقوط اصفهان گیلانتر،[۲۱] گزارش سفارت دری افندی،[۲۲] گزارش سفیر پرتغال در دربار ایران،[۲۳] تذکرة‌الملوک،[۲۴] و دستورالملوک میرزا رفیعا[۲۵] و چند اثر تحقیقی معاصر نظیر انقراض سلسلهٔ صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران تألیف لارنس لکهارت[۲۶] و یا برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان اثر ویلم فلور[۲۷] می‌باشد که در غالب آثار فوق پس از ذکر جلوس شاه سلطان حسین و خصایص ذاتی و صفات اخلاقی و احیاناً اقدامات اولیه همچون صدور فرمان منع شراب و سایر منهیات، به فتنهٔ افغان به سرکردگی میرویس و پسرش محمود ونهایتاً سقوط سلسلهٔ صفویه پرداخته شده است و شاید بتوان گفت در اکثر آثار مذکور به حوادث دوران حکومت شاه سلطان حسین اشاره‌ای نشده و از این بابت تنهاکتابی که می تواند تا حدودی بیانگر وقایع سالهای اولیهٔ حکومت این آخرین پادشاه صفوی باشد، کتاب دستور

شهریاران محمد ابراهیم نصیری است که تصحیح و تحشیهٔ آن موضوع پایان نامهٔ تحصیلی اینجانب بوده و امید می‌رود در آتیهٔ نزدیک چاپ و انتشار آن صورت تحقق یابد.

## یادداشتها

۱ـ احسان اشراقی: شاه سلطان حسین در تحفةالعالم، نشریهٔ تاریخ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شمارهٔ اول از جلد اول، ص ۷۵.

۲ـ محمد خلیل مرعشی: مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۱.

۳ـ Charls Rieu: Persian Manuscripts, Supl. London, 1895, P. 41

۴ـ محمد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری: دستور شهریاران، گ ۱۴ آ.

۵ـ همان کتاب، گ ۱۴ آ و ۱۴ ب.

۶ـ همان کتاب، گ ۷ ب و ۸ آ.

۷ـ همان کتاب، گ ۲۷ ب.

۸ـ همان کتاب، گ ۲۹ آ.

۹ـ همان کتاب، گ ۱۵ آ.

۱۰ـ لارنس لکهارت: انقراض سلسلهٔ صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ترجمهٔ مصطفی قلی عماد (تهران: طهوری، ۱۳۶۴)، ص ۶۰.

۱۱ـ میرفندرسکی، ابوالقاسم: تحفةالعالم، نسخهٔ خطی ۲۴۶۵ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

۱۲ـ محمد خلیل مرعشی، پیشین.

۱۳ـ حزین، شیخ محمدعلی: تذکرهٔ اصفهان. تأیید. ۱۳۴۴.

۱۴ـ محسن، محمد: زبدةالتواریخ، نسخهٔ خطی ۱۵ ب ادبیات، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

۱۵ـ سنندجی: زبدةالتواریخ، نسخهٔ خطی G 18 (9) کتابخانهٔ براون.

۱۶ـ آصف، محمدهاشم: رستم التواریخ. به اهتمام محمد مشیری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۸.

۱۷ـ کروسینسکی: سفرنامه، ترجمهٔ عبدالرزاق دنبلی مفتون. تصحیح مریم میراحمدی. تهران. توس ۱۳۶۳.

۱۸ـ کارری، جملی: سفرنامه. ترجمهٔ نخجوانی و کاررنگ. آذربایجان. فرهنگ و هنر. ۱۳۴۸.

۱۹ـ هنوی، جونس: سفرنامه یا هجوم افغان و زوال دولت صفوی. ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی. تهران. یزدان. ۱۳۶۷.

۲۰ـ ولینسکی: سفرنامه، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی، سخن ۲۶ (۱۳۵۶): ۴۱۱ـ۴۲۱.

۲۱ـ گیلانتز: سقوط اصفهان. ترجمهٔ محمد مهریار. اصفهان. شهریار. ۱۳۴۴.

۲۲ـ دری افندی: گزارش سفارت، به کوشش طاهری شهاب، وحید ش ۶، سال ۶ (۱۳۴۸): ۴۴۹ـ۴۵۷. ش ۷: ۶۱۹ـ۶۲۴، ش ۸: ۷۲۳ـ۷۲۹.

۲۳ـ گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه (از زبان پرتغالی) ژان اوبن، ترجمهٔ پروین حکمت، تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۵۷.

۲۴ـ تذکرةالملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۹.

۲۵ـ میرزا رفیعا: دستورالملوک، به کوشش محمد تقی دانش پژوه. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم.

۲۶ـ لکهارت، لارنس، پیشین.

۲۷ـ فلور، ویلم: برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان. ترجمهٔ ابوالقاسم سری. تهران. توس. ۱۳۶۵.

## پوزش و تصحیح

مقالهٔ «زرج، زرج» که در صفحهٔ ۳۷ شمارهٔ پیش چاپ شده نوشتهٔ فاضل گرامی آقای مصطفی موسوی مقیم رشت است و به اشتباه از سوی مجله نام فاضل گرامی دیگر آن شهر آقای محمود نیکویه قلمداد شده است. از دو نویسنده و پژوهندهٔ ارجمند پوزش می‌خواهیم و از خوانندگان ارجمند هم.